



فصلنامه علمی-پژوهشی اخلاق پژوهی

سال چهارم • شماره دوم • تابستان ۱۴۰۰

Quarterly Journal of Moral Studies
Vol. 4, No. 2, Summer 2021



گونه‌ها و پیشینه نگره‌های درونی‌گرایانه / برونی‌گرایانه در حوزه فرااخلاق

محمد حیدرپور*

doi 10.22034/ethics.2022.49952.1472

چکیده

در حوزه فرااخلاق، از سه گونه متمایز درونی‌گرایی و برونی‌گرایی سخن به میان می‌آید که عبارتند از: (۱) درونی‌گرایی / برونی‌گرایی در خصوص حقایق اخلاقی؛ (۲) درونی‌گرایی / برونی‌گرایی در خصوص دلایل عملی؛ (۳) درونی‌گرایی / برونی‌گرایی در خصوص انگیزش اخلاقی. به طور تقریبی می‌توان گفت «درونی‌گرا» در سه گونه فوق، به یک رابطه ضروری به ترتیب، بین حقایق اخلاقی و دلیل عملی، یا بین داشتن دلیل عملی و داشتن میل سابق، یا بین حکم اخلاق و انگیزش قائل است؛ در حالی که «برونی‌گرا» این رابطه ضروری را انکار می‌کند. ورنر فالک و ویلیام فرانکنا، گفتمان اولیه درباره درونی‌گرایی / برونی‌گرایی انگیزشی را شکل دادند و پاره‌ای از دانش‌واژه‌های این گفتمان را جعل کردند. تامس نیگل و فیلیپا فوت نیز درونی‌گرایی / برونی‌گرایی در دلایل عملی را مد نظر قرار دادند. نگاشته‌ها و دستاوردهای این فلاسفه نقطه آغاز و عزیمتی برای پی‌گیری و بسط این بحث‌ها در دهه‌های اخیر بوده است. در این نوشتار، با توجه به اهمیت و گستردگی بحث‌های ناظر به سرشت تمایز درونی‌گرایی / برونی‌گرایی در مسائل متفاوت فرااخلاقی و فقدان آثار روشن‌کننده کافی به زبان فارسی، افزون بر معرفی گونه‌های درونی‌گرایی / برونی‌گرایی، تبیین جایگاه آنها، و تشریح سازگاری آنها با گونه چهارمی از درونی‌گرایی، به اهم دستاوردهای آثار کلاسیک فیلسوفان پیش‌گام در این زمینه پرداخته شده است.

کلیدواژه‌ها

فرااخلاق، درونی‌گرایی، برونی‌گرایی، ورنر فالک، ویلیام فرانکنا، تامس نیگل، فیلیپا فوت.

* پژوهشگر دانشکده فلسفه دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران. | Mohammad.heidarpoor@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۷/۰۱ □ تاریخ تأیید: ۱۴۰۰/۰۸/۰۵

۱. مقدمه

تمایز درونی‌گرایی/برونی‌گرایی^۱ در فلسفه اخلاق تحلیلی معاصر، دست‌کم برای ارجاع به شش نظریه در سه مسئله متفاوت به کار می‌رود که درونی‌گرایان در هر مسئله در برابر برون‌گراییان قرار می‌گیرند و هر کدام از این نظریه‌ها می‌تواند تقریرهای گوناگونی داشته باشد: نظریه‌های رقیب در این سه مسئله متفاوت عبارت‌اند از: ۱) درونی‌گرایی/برونی‌گرایی درباره حقایق یا فکت‌های اخلاقی؛ ۲) درونی‌گرایی/برونی‌گرایی درباره دلایل عملی و اخلاقی؛ ۳) درونی‌گرایی/برونی‌گرایی انگیزشی.^۴

بین این نظریه‌ها روابطی وجود دارد، با این همه نباید آنها را با یک‌دیگر خلط کرد. برای روشن شدن معنای درونی‌گرایی و برون‌گرایی، مناسب است که درباره آنها توضیحی ارائه شود. «درونی‌گرایی» بر رابطه ضروری (و شاید قابل نقض)^۵ بین دو شیئی دلالت دارد؛ در حالی که «برونی‌گرایی» رابطه ضروری میان دو شیئی را انکار می‌کند. رابطه ضروری، رابطه بسیار محکمی است و برای مثال، وقتی گفته می‌شود: «الف» برای «ب» ضروری است، این گفته متضمن آن است که «ب» نمی‌تواند بدون «الف» وجود داشته باشد. اگر حرارت برای ذوب شدن فلزی خاص ضروری باشد، آنگاه آن فلز نمی‌تواند بدون حرارت دیدن ذوب شود. هر سه نوع درونی‌گرایی رابطه ضروری میان دو شیئی را می‌پذیرند: درونی‌گرایی درباره حقایق اخلاقی بر رابطه ضروری میان وجود حقایق اخلاقی و دلایل عملی دلالت می‌کند، درونی‌گرایی درباره دلایل عملی نیز به رابطه ضروری میان داشتن دلیل و داشتن میل ارجاع دارد و درونی‌گرایی انگیزشی، به رابطه ضروری میان حکم اخلاقی فاعل و برانگیخته شدن او اشاره می‌کند، در حالی که برون‌گرایی در هر کدام از این موارد رابطه ضروری مربوطه را انکار می‌کند.^۶

پژوهشگران فارسی‌زبان فلسفه اخلاق به ارزیابی، تفکیک، و تبیین نظریه‌های شش‌گانه پیش گفته و همچنین نظریه‌های هیومی و ضد هیومی انگیزش - به رغم اهمیت و جذابیت آنها - به اندازه

1. internalism /externalism distinction
2. internalism /externalism about moral facts
3. internalism /externalism about reasons
4. motivational internalism/externalism

۵. واژه «قابل نقض» به این منظور افزوده شده است که نشان دهد در مواردی ممکن است رابطه بین دو شیئی در صورت وجود امر سومی ضروری شود.

۶. برای اطلاع بیشتر، نک: van Roojen, 2015, pp. 54-59.

مُکفی نپرداخته‌اند. یک جست‌وجوی اولیه در میان مقالات و کتاب‌های تألیفی به زبان فارسی آثار مرتبط چندانی را در اختیار پژوهشگر قرار نمی‌دهد؛ عدم نگارش آثار در مورد این نظریه‌ها چه بسا به سبب عدم آشنایی شماری از پژوهشگران با فلسفه اخلاق تحلیلی، جدید بودن مباحث، و شمار اندک پژوهشگران این حوزه باشد. به هر تقدیر، آثار مرتبط به این نظریه‌ها در زبان فارسی به قدری اندک است که شاید افراد به علت عدم اطلاع اصلاً نتوانند به درستی این نظریات را از هم متمایز کنند. چنین وضعیتی نگارش مقاله تبیینی در خصوص این نظریه‌ها را موجه می‌سازد.^۱

هدف مقاله پیش رو آن است که در مقام معرفی این نظریه‌ها و خاستگاه اولیه آنها در نگاشته‌های کلاسیک، نقشه‌ای فراهم کند تا نه تنها موضوعات متفاوت این زمینه علمی به درستی از هم متمایز شوند، بلکه همچنین آشنایی بیشتری از نزدیک با نگاشته‌های کلاسیک در این قلمرو حاصل شود. از این رو، ابتدا سه نوع اصلی نظریه‌های مربوط به درونی‌گرایی و برونی‌گرایی به همراه نظریه‌های هیومی و ضد هیومی انگیزش تشریح می‌شوند، اهمیت و جایگاه آنها در مباحث فرااخلاقی معین می‌گردد و در مرحله بعد، نشان داده می‌شود که نه تنها هر سه دسته درونی‌گرایان (درونی‌گرایان در حقایق اخلاقی، در دلایل، و در انگیزش)، بلکه همچنین هر سه دسته برونی‌گرایان، در این سه مسئله می‌توانند با نوع چهارمی از درونی‌گرایی (درونی‌گرایی دلایل هنجاری/ انگیزش) موافق باشند. در ادامه و به تفصیل، ماجرای طرح و تکون این نظریه‌ها مورد توجه قرار گرفته و در نهایت و به اختصار، گزارشی از نتایج و دستاوردهای نگاشته‌های مزبور ارائه می‌شود.

۲. گونه‌های درونی‌گرایی / برونی‌گرایی در فرااخلاق

بنا بر انگاره درونی‌گرایی در حقایق یا فکت‌های اخلاقی، فکت‌های اخلاقی ضرورتاً دلایل عملی برای فاعل‌ها فراهم می‌کنند، در حالی که برونی‌گرایان در حقایق یا فکت‌های اخلاقی این رابطه ضروری را انکار می‌کنند؛ به این معنا که فکت‌های اخلاقی ضرورتاً دلایل عملی در اختیار فاعل قرار نمی‌دهند. به این نوع از درونی‌گرایی «عقل‌گرایی اخلاقی»^۲ نیز گفته می‌شود. بنابر انگاره درونی‌گرایی در دلایل عملی، دلایل عملی تماماً مبتنی بر امیال پیشین فاعل هستند و در نتیجه، دلایل عملی بدون وجود میل قبلی نمی‌تواند وجود داشته باشد؛ در حالی که

۱. از داوران مقاله برای گوشزد کردن برخی نکات سپاسگزارم.

برونی‌گرایان در دلایل عملی، این رابطه ضروری را انکار می‌کنند و معتقدند که ممکن است فاعل، بدون میل پیشین نیز دارای دلیل عملی باشد.

بنا بر انگاره درونی‌گرایی انگیزشی، رابطه ضروری‌ای میان حکم اخلاقی و انگیزش اخلاقی وجود دارد؛ بدین شکل که اگر فاعل صادقانه حکم کند که فلان عمل اخلاقاً درست یا الزامی است، ضرورتاً تا حدی برانگیخته می‌شود که مطابق با آن عمل کند. طبق درونی‌گرایی انگیزشی، تنها یک همبودی ضروری میان حکم صادقانه فاعل و داشتن انگیزش وجود دارد و این نظریه نسبت به منشأ ایجاد انگیزش ساکت است.

برونی‌گرایی انگیزشی، رابطه ضروری میان حکم اخلاقی و انگیزش اخلاقی را نمی‌پذیرد و از همین رو، بنا بر برون‌گرایی انگیزشی، ممکن است فاعل صادقانه حکم کند که عملی اخلاقاً درست یا الزامی است، ولی همچنان هیچ انگیزشی برای انجام آن عمل نداشته باشد.

۱/۲. درونی‌گرایی / برون‌گرایی در حقایق اخلاقی

بر پایه یک تقریر از درونی‌گرایی در حقایق اخلاقی، «اگر شخصی به لحاظ اخلاقی مکلف به انجام عمل خاصی باشد، آنگاه او دلیل دارد که آن را انجام دهد؛ هرچند و چه بسا این دلیل قاطع یا غالب نباشد» (Birondo, 2013, p. 4329). برای مثال، دلیلی از نوع دیگر، دلیل ناظر به مصلحت اندیشی، ممکن است دلیل اخلاقی شخص را مغلوب کند. بر پایه تقریری قوی‌تر از درونی‌گرایی در حقایق اخلاقی، «اگر شخص اخلاقاً مکلف به انجام عمل خاصی باشد، آنگاه او قوی‌ترین دلیل را برای انجام آن عمل دارد» (Birondo, 2013, p. 4329). طبق هر دو تقریر، الزامات اخلاقی از سنخ «الزامات عقلانی» دانسته می‌شوند. در سنت فلسفه اخلاق، کانت از پیشگامان مدافع این مدعا شناخته می‌شود. دلایل فاعل برای اخلاقی عمل کردن، در نگاه او، به امور روان‌شناختی او وابسته نیستند و تمام فاعلان اخلاقی به سبب سرشت عقلانی و خودآیین خود دارای دلایلی برای اخلاقی عمل کردن هستند (Birondo, 2013, pp. 4333-4334).

گفتمان درونی‌گرایی / برون‌گرایی در حقایق اخلاقی بدان جهت حائز اهمیت است که اگر کسی این ایده را بپذیرد که داشتن دلیل مستلزم داشتن انگیزه است، و درونی‌گرایی در حقایق اخلاقی را هم بپذیرد، از این دو می‌تواند درونی‌گرایی انگیزشی را نتیجه بگیرد؛ چون طبق درونی‌گرایی در حقایق، حقایق اخلاقی برای فاعل دلیل عملی فراهم می‌کنند و طبق این ایده هم دلیل عملی برای فاعل انگیزش ایجاد می‌کند، در نتیجه، اگر فاعل حکم کند که عملی تکلیف

اخلاقی اوست، آنگاه برای انجام آن دلیل خواهد داشت و اگر فاعل برای انجام عملی دلیل داشته باشد، آنگاه برای انجام آن انگیزش هم خواهد داشت؛ پس اگر فاعل حکم کند که عملی تکلیف اخلاقی اوست، برای انجام آن برانگیخته خواهد شد (van Roojen, 2015, pp. 54-70). اهمیت این مبحث به همین جا ختم نمی‌شود؛ برونی‌گرایان در حقایق اخلاقی، معتقد هستند که فکت‌های اخلاقی رابطه ضروری با دلایل عملی عقلانی ندارند؛ در نتیجه، اگر کسی الزامات اخلاقی را نقض کند، نمی‌توان او را ناعاقل دانست یا به لحاظ عقلانی سرزنش کرد، مگر این‌که آن الزامات اخلاقی تصادفاً با الزام عقلانی دیگری همپوشانی داشته باشند.

۲/۲. نظریه هیومی و نظریه ضد هیومی انگیزش

از آنجا که شماری از فیلسوفانی که به درونی‌گرایی در دلایل باور دارند، از نظریه هیومی انگیزش^۱ استفاده می‌کنند تا دیدگاه خود اثبات کنند، لازم است نظریه هیومی و ضد هیومی انگیزش^۲ مورد بحث قرار بگیرد. بر اساس نظریه هیومی انگیزش، امیال برای ایجاد انگیزش عمل ضروری هستند و باورها به تنهایی نمی‌توانند انگیزشی ایجاد کنند؛ در مقابل، بر پایه نظریه ضد هیومی انگیزش، امیال برای برانگیخته شدن فاعل ضروری نیستند و امور دیگری نظیر باورهای هنجاری، قصد، یا عقل می‌توانند دست‌کم در برخی موارد انگیزش ایجاد کنند. از این گذشته، ترکیب درونی‌گرایی انگیزشی و نظریه هیومی انگیزش به همراه این ایده که احکام اخلاقی باورهایی هستند که حقایق اخلاقی را بازنمایی می‌کنند، معضلی جدی پدید آورده که سبب شده تا فیلسوفان متفاوت مواضع گوناگونی در قبال ترکیب این سه مدعا اتخاذ کنند (Smith, 1994, p. 12). این هم دلیل دیگری را برای ضرورت بحث از نظریه هیومی و نظریه ضد هیومی انگیزش به دست می‌دهد.

«باورها» - بر پایه نظریه هیومی انگیزش - به خودی خود نمی‌توانند انگیزه برای عمل ایجاد کنند و «میل» یک مؤلفه ضروری در تبیین عمل قصدی است. به یک معنا، میل هدف فاعل را تعیین می‌کند و باور وسیله یا راه دستیابی به آن هدف را مشخص می‌کند، ولی بر پایه نظریه ضد هیومی انگیزش، انگیزش می‌تواند برای مثال، با یک باور هنجاری و یک باور وسیله - هدف

1. Humean Theory of Motivation

۲. شایان ذکر است که کاربرد واژه «هیومی» در اینجا ارجاعی به آرای هیوم تاریخی ندارد و این نظریه در سنت فلسفه اخلاق تحلیلی معاصر صورت‌بندی شده است. هیومی خواندن این نظریه صرفاً به سبب شباهت‌هایی است که با نظر هیوم درباره انگیزش دارد و چه بسا خود هیوم به این نظریه باور نداشته است.



ایجاد شود. از این رو، طبق این نظریه، انگیزش به جز میل می‌تواند با امور دیگری نیز حاصل آید. بحث از نظریه‌های هیومی و ضد هیومی درباره انگیزش از چند جهت حائز اهمیت است:

۱. همان‌گونه که اشاره شد، «نظریه هیومی انگیزش» می‌تواند به عنوان یکی از مقدمات برای پذیرش درونی‌گرایی در دلایل به کار رود.

۲. «نظریه هیومی انگیزش»، به همراه درونی‌گرایی انگیزشی و این مدعا که احکام اخلاقی باورهایی هستند که حقایق اخلاقی را بازنمایی می‌کنند، معضلی جدی پدید می‌آورند که به سبب ناسازگاری میان آنها شخص نمی‌تواند هر سه دیدگاه را با تقریرهای موجود بپذیرد.

۳. طبق نظریه هیومی انگیزش، انگیزش برای انجام اعمال اخلاقی وابسته به امیال تصادفی و امکانی فاعل می‌شود؛ به این معنا که اگر فاعل از پیش میل مستقلى به انجام عملی اخلاقی داشته باشد، ممکن است آن را انجام دهد و اگر از پیش میل به انجام آن نداشته باشد، آن را انجام نخواهد داد. در نتیجه، اگر فاعلی عمل اخلاقاً الزامی را به سبب فقدان انگیزش ترک کرد، این فاعل می‌تواند بگوید که فقدان میل پیشین، سبب فقدان انگیزش من شده است و در اصل امکان انجام عمل را به سبب فقدان انگیزش نداشته‌ام.

۳/۲. درونی‌گرایی / برونی‌گرایی در دلایل

درونی‌گرایی و برونی‌گرایی در دلایل یکی از مهم‌ترین مباحثات در فلسفه اخلاق معاصر را پدید آورده است.^۱ «درونی‌گرایی در دلایل، دیدگاهی است راجع به شروطی که تحت آن شروط، فاعل دلیل هنجاری برای عمل دارد» (Arkonovich, 2013, p. 4414). قابلیت و توانمندی فاعل در دستیابی به غایت یا هدف، شرط و قیدی برای داشتن دلیل هنجاری به شمار می‌آید. اهمیت دادن به غایت یا داشتن میل به آن امری است که فاعل بدون آنها دارای قابلیت و توانمندی لازم برای دستیابی به غایت مد نظر خود نخواهد بود. از این رو، اگر فاعل به غایت اهمیت ندهد یا میلی به آن نداشته باشد دلیل هنجاری برای دنبال کردن آن نخواهد داشت. بدین ترتیب داشتن میل (یا حالتی کنش انگیز) شرط ضروری داشتن دلیل هنجاری است. در مقابل، برونی‌گرایی در دلایل تأکید می‌کند که امیال و اهداف فاعل، شرط ضروری داشتن دلیل هنجاری نیستند و فاعل می‌تواند بدون داشتن

۱. برای اطلاعات بیشتر درباره دلایل درونی و بیرونی، نک: Finlay & Schroeder, 2017.

میل موافق هم دلیل هنجاری برای انجام عملی داشته باشد. بدین صورت، عقلانیت عمل می تواند از ساختار روان شناختی فاعل فاصله بگیرد (Arkonovich, 2013, pp. 4414-4415). غالباً وقتی شخصی دلیل برای انجام عملی دارد، این دلیل او را برای انجام آن عمل برمی انگیزاند. یک تقریر از درونی گرایی در دلایل، دلایل را با امیال بالفعل فاعل پیوند می زند. مطابق با این تقریر، اگر فاعل دلیلی برای انجام عملی داشته باشد، آنگاه او باید میلی داشته باشد که انجام آن عمل این میل را برآورده کند. این امر بدان جهت است که در اصل، دلایل ریشه در امیال فاعل دارند. برنارد ویلیامز یکی از تقریرهای برجسته درونی گرایی در دلایل را ارائه کرده است (Williams, 1979). بر پایه برون گرایی در دلایل، ممکن است فاعل دلیل برای انجام عملی داشته باشد، ولی میل بالفعل در نفس و روان وی موجود نباشد. تعیین موضع در این گفت و گو از چند جهت حائز اهمیت است:



۱. بنا به یک باور متداول، تصور بر آن است که اگر دلایل اخلاقی موجود باشند، از سنخ دلایل بیرونی خواهند بود.

۲. بنا بر درونی گرایی در دلایل، اگر کسی فاقد میل به انجام کاری باشد، فاقد دلیل عملی عقلانی برای انجام آن خواهد بود. یک پیامد این دیدگاه آن است که اگر فاعل میل به انجام اعمال مصلحت اندیشانه مثل مصرف دارو در حین بیماری برای جلوگیری از مرگ یا میل به انجام اعمال اخلاقی مثل حفظ جان یک انسان بی گناه نداشته باشد، فاقد دلیل عملی عقلانی است.

فیلسوفان اخلاقی نظیر فیلیپا فوت (Foot, 1972)، برنارد ویلیامز (Williams, 1979)، دیوید برینک (Brink, 1992)، جمیز درایر (Dreier, 1997)، و مارک شرودر (Schroeder, 2007)، استدلال هایی به سود درونی گرایی در دلایل ارائه کرده اند. در مقابل، فیلسوفانی چون کریستین کُرسگارد (Korsgaard, 1986)، درک پارفیت (Parfit, 1997)، جان مک داول (McDowell, 1978, 1979, 1995)، مایکل اسمیت (Smith, 1994)، و راس شیفرلنداو (Shafer-Landau, 2003, pp. 172-188) استدلال هایی به نفع برون گرایی در دلایل اقامه کرده اند.

۴.۲. درونی گرایی / برون گرایی انگیزشی

احکام هنجاری و احکام غیر هنجاری، در نگاه فیلسوفان، دو دسته متمایز از احکام را تقویم می کنند. یکی از نمونه های احکام غیر هنجاری، احکام مربوط به علوم طبیعی هستند که در آنها

توصیف، تبیین، و پیش‌بینی امور واقع نقش عمده‌ای ایفا می‌کند. در مقابل، احکام هنجاری در اخلاق، حقوق، منطقی، و نظایر آنها می‌توانند کاربرد داشته باشند. «هنجارمندی» اصطلاح فنی اخیراً پرکاربرد است که بر ویژگی مشترک مفاهیمی چون «درست»، «خوبی»، «باید»، «دلیل» و ... دلالت می‌کند. احکام هنجاری متضمن نوعی بایستگی ضعیف یا قوی هستند که می‌توانند انگیزشی برای انجام عمل یا داشتن حالتی ذهنی را به همراه داشته باشند. بر این اساس، می‌توان یکی از ویژگی‌های متمایزکننده احکام هنجاری از احکام توصیفی را ویژگی انگیزشی آنها دانست. احکام هنجاری - بر خلاف احکام غیر هنجاری - قابلیت ایجاد انگیزش در فاعل را دارند. برای مثال، این حکم که «مولکول، از دو اتم یا بیشتر تشکیل می‌شود» به‌خودی خود قابلیت ایجاد انگیزش ندارد؛ در حالی که این حکم که «من باید از ساختمانی که دچار حریق شده، فاصله بگیرم» قابلیت ایجاد انگیزش برای دور شدن از آن ساختمان دارد. در میان احکام هنجاری، احکام اخلاقی به سبب پاره‌ای از ویژگی‌ها از شأن ویژه‌ای برخوردار هستند (Rosati, 2016; Finlay, 2010).

در تجارب متعارف آدمیان، پدیده رایجی درباره انگیزش اخلاقی دیده می‌شود: وقتی شخصی حکم می‌کند که انجام عمل «الف» اخلاقاً درست است، معمولاً او برانگیخته می‌شود که «الف» را انجام دهد؛ اگر بعداً او متقاعد شود که انجام عمل «الف» اخلاقاً نادرست است و به جای آن انجام عمل «ب» اخلاقاً درست است، او معمولاً از انگیزش خود جهت انجام «الف» دست می‌کشد و برای انجام «ب» انگیزش پیدا می‌کند. بر اساس این ملاحظه، نه‌تنها آدمیان معمولاً با احکام اخلاقی خود برانگیخته می‌شوند، بلکه همچنین انگیزش آنها در پی تغییر در احکام اخلاقی‌شان تغییر می‌کند. برای مثال، اگر کسی حکم کند که اخلاقاً لازم است طبق وعده‌ای که پیش‌تر داده، کودک خود را به پارک ببرد، آنگاه برانگیخته می‌شود که این کار را انجام دهد، اما اگر بعداً متقاعد شود که با توجه به بیماری همسرش، بردن کودک به پارک در این زمان اخلاقاً نادرست است و کار اخلاقاً درست، بردن همسرش به مطب دکتر است، او از انگیزه خود جهت بردن کودک به پارک دست می‌کشد و برای بردن همسرش به مطب دکتر انگیزه پیدا می‌کند.

بر اساس درونی‌گرایی انگیزشی که به آن «درونی‌گرایی حکم اخلاقی»^۱ هم گفته می‌شود، اگر فاعل صادقانه حکم کند که انجام عملی درست است، دست‌کم تا حدی برانگیخته می‌شود آن عمل را انجام دهد. بر این مبنا، پیوند ضروری میان حکم اخلاقی صادقانه فاعل و وجود انگیزش

در او وجود دارد. در مقابل، بر اساس برونی‌گرایی انگیزشی که به آن «برونی‌گرایی حکم اخلاقی»^۱ هم گفته می‌شود، رابطه میان حکم اخلاقی و انگیزش امکانی است و از همین‌رو، ممکن است که فاعل صادقانه حکم کند که انجام عملی درست است، ولی هیچ انگیزشی برای انجام آن عمل نداشته باشد.

فیلسوفانی همچون مایکل استاکر (Stocker, 1979)، دیوید برینک (Brink, 1997)، و سیگرون اسوآرسداتر (Svavarsdottir, 1999) به سود برونی‌گرایی انگیزشی استدلال کرده‌اند. در مقابل، فیلسوفانی چون مایکل اسمیت (Smith, 1994)، آر. جی. والاس (Wallace, 2006)، و مارک ون‌روجن (van Roojen, 2000) استدلال‌هایی به نفع درونی‌گرایی انگیزشی ارائه و اقامه کرده‌اند. تذکر چند نکته در اینجا لازم است.

۱. باید توجه داشت که موضوع گفتمان کنونی، رابطه میان حکم اخلاقی و عمل نیست، بلکه میان حکم اخلاقی و انگیزش اخلاقی است و انگیزش اخلاقی می‌تواند به عمل نیانجامد.
۲. حتی درباره میزان قوت انگیزش نیز موضعی اتخاذ شده است و از همین‌رو، انگیزش ایجاد شده می‌تواند بسیار ضعیف و کم‌رمق باشد؛ تا حدی که مغلوب دیگر انگیزش‌ها شود.
۳. چه بسا به قابل اعتماد بودن یا معمول بودن رابطه میان حکم اخلاقی و انگیزش اخلاقی نیز اعتراض شود.

۴. کسانی که رابطه حکم اخلاقی و انگیزش اخلاقی را ضروری می‌دانند، ممکن است آن رابطه ضروری را تنها در شرایط خاصی برقرار تلقی کنند. برای مثال، شروطی از قبیل عقلانیت، منسجم بودن، معقول بودن و ... را برای برقراری این رابطه ضروری، لازم بدانند و در این صورت، رابطه حکم اخلاقی و انگیزش اخلاقی، قابل نقض یا الغا پذیر^۲ خواهد بود. با توجه به شرط عقلانیت، مدعای درونی‌گرایی این گونه قابل‌تقریر است که اگر فاعل حکم کند که عمل «الف» اخلاقاً درست است، آنگاه تا حدی برانگیخته می‌شود که آن را انجام دهد؛ اگر او عاقل باشد. فرانکنا، درباره اهمیت مسئله درونی‌گرایی و برونی‌گرایی انگیزشی در فرااخلاق معاصر، می‌نویسد: مسئله این است که آیا انگیزش به نوعی برای احکام ناظر به تکلیف اخلاقی ذاتی یا لاینفک است یا نه ... در اینجا یک بحث قدیمی و اساسی مطرح است. چه بسا این

1. moral judgment externalism
2. defeasible

مسئله در نقد ارسطو به مثال خیر افلاطون دخیل قلمداد شود، و یقیناً در مجادله هیوم علیه شناخت‌گرایان و عقل‌گرایان در اخلاق حضور دارد. این مسئله با مباحثی (شهودگرایی در برابر طبیعی‌گرایی، شناخت‌گرایی در برابر ناشناخت‌گرایی، انسان‌گرایی در برابر فوق‌طبیعت‌گرایی، نسبی‌گرایی در برابر مطلق‌گرایی، تکلیف‌گرایی در برابر غایت‌گرایی) که اخیراً بسیار زیاد مورد بحث واقع شده‌اند، متفاوت است و تا اندازه قابل توجهی با آنها در تضاد است؛ چون مدافعان تقریباً هر یک از این نظرگاه‌های تجهیز شده می‌توانند در یکی از دو سوی این مناقشه قرار بگیرند. در حقیقت، من تمایل دارم که فکر کنم این مسئله از اکثر مباحث دیگر پایه‌ای‌تر است؛ زیرا پاسخ‌ها به این مسئله غالباً به عنوان مقدماتی برای حل و فصل کردن آنها تلقی می‌شوند. برای مثال، طبیعی‌گرایان و ناشناخت‌گرایان آن پاسخ‌ها را مقدماتی برای رد کردن شهودگرایی قلمداد می‌کنند (Frankena, 1958).

مایکل اسمیت^۱ در کتاب مسئله اخلاقی^۲ اهمیت مسئله درونی‌گرایی / برونی‌گرایی انگیزشی را به مثابه یکی از مقدمات استدلالی که برخی برای ردّ «واقع‌گرایی اخلاقی» از آن استفاده کرده‌اند، نشان داده است. با این همه، او در این کتاب در صدد است تا ثابت کند که عینیت حکم اخلاقی، ناظر به عمل بودن آن، و نظریه هیومی با هم ناسازگار نیستند. اسمیت، این سه مدعا را این‌گونه صورت‌بندی کرده است:

الف) احکام اخلاقی - به شکل «درست است که من «الف» را انجام دهم» - باورهای فاعل درباره فکتی عینی، یعنی فکتی درباره این که انجام چه کاری برای او درست است را ابراز می‌کنند. (ویژگی عینیت)

ب) اگر کسی حکم کند که درست است او «الف» را انجام دهد، در صورت عدم تغییر دیگر شرایط، برانگیخته می‌شود «الف» را انجام دهد. (ویژگی ناظر به عمل بودن)

ج) فاعل برانگیخته می‌شود به شیوه خاصی عمل کند، تنها در صورتی که میل مناسب و باور ناظر به وسیله و هدف را داشته باشد؛ جایی که باور و میل در اصطلاح هیوم دو وجود متمایز هستند (دیدگاه هیومی درباره تبیین عمل) (Smith, 1994, p. 12).

مدعای «الف»، حکم اخلاقی را نوعی باور می‌داند. مدعای «ب»، پیوندی ضروری میان این باور و انگیزش برقرار می‌کند و مدعای «ج» نیز انگیزش را مستلزم میل می‌داند. با کنار هم قرار دادن

1. Michael Smith
2. The Moral Problem

این سه مدعا، نتیجه می‌شود که پیوند ضروری میان باور و میل برقرار است؛ در حالی که مدعای «ج» منکر این امر است. فیلسوفان اخلاق هر کدام در قبال این سه مسئله موضعی متفاوت اتخاذ کرده‌اند. ابرازگرایی چون آیر، هیر، بلکیرن، و گیبارد^۱ مدعای «الف» را انکار می‌کنند که حکم اخلاقی ابرازکننده باور است. برونی‌گرایانی چون فرانکنا، فوت، اسکنلون، ریلتون، و برینک^۲ مدعای «ب» را منکر می‌شوند که پیوندی ضروری میان حکم اخلاقی و انگیزش وجود دارد. ضد هیومی‌هایی نظیر نیگل، مک‌داول، پلاتس، مک‌ناتن، و دنسی^۳ نیز مدعای «ج» و این ادعا را که انگیزش بر میل مبتنی است، رد می‌کنند (Smith, 1994, pp. 12-15).

۳. سازگاری هر شش نظریه درونی‌گرایی / برونی‌گرایی با گونه چهارمی از درونی‌گرایی

سرانجام در پس این اختلاف نظرها، می‌توان گزاره‌ای یافت که درونی‌گرایان و برونی‌گرایان در هر سه مسئله مزبور بتوانند به آن باور داشته باشند و در عین حال، شیوه خاص برخورد آنها با آن متفاوت باشد. این گزاره را در نظر بگیریم: «اگر شخصی حکم هنجاری کند که با ملاحظه تمام جوانب، دلیل برای انجام عمل «الف» دارد، آنگاه ضرورتاً تا حدی برانگیخته می‌شود «الف» را انجام دهد؛ اگر عاقل باشد». اجازه دهید این گزاره را «گزاره آلفا» بنامیم. شمار بسیار زیادی از فیلسوفان، «گزاره آلفا» را می‌پذیرند. «گزاره آلفا» یک نوع پیوند ضروری میان داشتن دلیل هنجاری و انگیزش در فرد عاقل را بیان می‌کند که می‌توان آن را نوعی «درونی‌گرایی دلیل هنجاری/ انگیزش» دانست. حکم در «گزاره آلفا» هنجاری است؛ زیرا محتوای آن دربردارنده مفهوم دلیل است. از آنجا که احکام هنجاری شامل احکام اخلاقی هم می‌شوند، حکم هنجاری در «گزاره آلفا» می‌تواند نوعی حکم اخلاقی باشد.

بنا بر انگاره درونی‌گرایی در حقایق اخلاقی، اگر شخص حکم کند انجام عمل «الف»، با ملاحظه تمام جوانب - به لحاظ اخلاقی - الزامی است، آنگاه چون در این انگاره، الزامات و



1. Ayer, 1936; Hare, 1952; Blackburn, 1984, 1986, 1987; Gibbard, 1990.

این ارجاعات از آن اسمیت است و تنها به جهت پیگیری آسان‌تر از سوی خوانندگان در اینجا ذکر شده است.

2. Frankena, 1958; Foot, 1972; Scanlon, 1982; Railton, 1986; Brink, 1986, 1989.

این ارجاعات از آن اسمیت است و تنها به جهت پیگیری آسان‌تر از سوی خوانندگان در اینجا ذکر شده است.

3. Nagel, 1970; McDowell, 1978; Platts, 1981; McNaughton, 1988; Dancy, 1993.

این ارجاعات از آن اسمیت است و تنها به جهت پیگیری آسان‌تر از سوی خوانندگان در اینجا ذکر شده است.

حقایق اخلاقی ضرورتاً دلیل به دست می‌دهد، با استفاده از «گزارهٔ آلفا» می‌توان نتیجه گرفت شخص ضرورتاً تاحدی برانگیخته می‌شود که «الف» را انجام دهد؛ اگر عاقل باشد، اما بر وفق برونی‌گرایی در حقایق اخلاقی، اگر شخص حکم کند انجام عمل «الف»، با ملاحظهٔ تمام جوانب - به لحاظ اخلاقی - الزامی است، از آنجا که الزامات و حقایق اخلاقی در این نظریه، ضرورتاً دلیل به دست نمی‌دهند، نمی‌توان با استفاده از «گزارهٔ آلفا» نتیجه گرفت او ضرورتاً برانگیخته می‌شود که «الف» را انجام دهد؛ اگر عاقل باشد. به دیگر سخن، الزامی بودن عمل «الف» - به لحاظ اخلاقی - می‌تواند برای داشتن دلیل عملی کافی نباشد.

درونی‌گرایان در دلایل اخلاقی، می‌توانند به راحتی «گزارهٔ آلفا» را بپذیرند؛ چون شرط داشتن دلیل، وجود میلی پیشین در روان فاعل است که با انجام «الف» آن میل برآورده می‌شود و فاعل با داشتن عقلانیت ابزاری می‌تواند قوت انگیزشی موجود در میل را به انگیزش برای انجام «الف» انتقال دهد؛ برونی‌گرایان در دلایل اخلاقی نیز می‌توانند «گزارهٔ آلفا» را بپذیرند، ولی انگیزش در آن را نمی‌توانند انگیزشی به شمار آورند که صرفاً بر اساس عقلانیت ابزاری پدید آمده باشد؛ زیرا آنها میل سابق را شرط داشتن دلیل نمی‌دانند؛ بر این مبنا، فرد می‌تواند آن حکم هنجاری را صادر کند، ولی از پیش واجد میل مربوطه نباشد. با این همه، از آنجا که دلایل هنجاری باید قوت انگیزشی برای افراد عاقل داشته باشند، به عقیدهٔ برونی‌گرایان، خود دلیل هنجاری می‌تواند انگیزش لازم را در فرد عاقل ایجاد کند. بنابراین، تفاوت درونی‌گرایان و برونی‌گرایان در دلایل اخلاقی - در نسبت با «گزارهٔ آلفا» - این است که درونی‌گرایان، تبیین مہیابتری برای «گزارهٔ آلفا» در دست دارند؛ در حالی که برونی‌گرایان کار دشوارتری در یافتن تبیین مناسب دارند.

درونی‌گرایان و برونی‌گرایان انگیزشی، می‌توانند «گزارهٔ آلفا» را بپذیرند و البته، تفاوت آنها در این است که درونی‌گرایان انگیزشی می‌توانند با پذیرش «گزارهٔ آلفا» و «عقل‌گرایی اخلاقی»، پیوند ضروری میان حکم اخلاقی و انگیزش را مصداقی از پیوند ضروری میان حکم هنجاری حاوی دلایل عملی و انگیزش به شمار آورند؛ در حالی که این گزینه برای برونی‌گرایان انگیزشی وجود ندارد. در واقع، برونی‌گرایان انگیزشی با پذیرش «گزارهٔ آلفا» لازم دارند که دو نوع پیوند متفاوت در نظر بگیرند؛ بدین شکل که پیوند حکم اخلاقی و انگیزش را امکانی و پیوند حکم هنجاری حاوی دلایل عملی و انگیزش را ضروری تلقی کنند.

۴. پیشینه اولیه نگره‌های درونی گرایانه/برونی گرایانه

اصطلاحات «درونی گرایی» و «برونی گرایی» در اثر مقالاتی شکل گرفته است که ورنر فالک در سال‌های ۱۹۴۵، ۱۹۴۷ و ۱۹۵۰ و همچنین ویلیام فرانکنا در سال ۱۹۵۸ به رشته تحریر درآورده‌اند. به باور فالک، اگر فاعل اخلاقی در برانگیخته شدن برای انجام عمل وابسته به انگیزشی خارج از حوزه اخلاق باشد، آنگاه اخلاق خودبسند نه خواهد بود و نیازمند تأیید یا اجازه بیرونی خواهد بود. در نگاه فالک، فاعل اگر به وظیفه خود باور داشته باشد و به آن فکر کند، در همین فکر خود می‌تواند انگیزشی دست‌کم استعدادی بیابد تا خود را به انجام وظیفه وادار کند. بدین ترتیب، فالک به درونی گرایی گرایش و باور پیدا کرد. فرانکنا - در تقابل با فالک - معتقد شد که امکان شکاف روان‌شناختی میان ادراک تکلیف و انگیزش وجود دارد و از همین رو، باید برونی گرایی را پذیرفت.

در ادامه همین سنت، تامس نیگل در کتاب امکان دیگرگزینی که در سال ۱۹۷۰ به چاپ رسید، بحث از انگیزش مصلحت‌اندیشانه و انگیزش اخلاقی را برحسب دلایل عملی صورت بندی کرد و به سود برونی گرایی در دلایل و درونی گرایی در انگیزش استدلال کرد. در مقابل، فیلیپا فوت - در سال ۱۹۷۲ و در مقاله «اخلاق به مثابه نظامی از امرهای نامشروط» - با نشان دادن این که نامشروط بودن الزامات اخلاقی مستلزم آن نیست که آنها دلیل عملی عقلانی به دست می‌دهند، بر درونی گرایی در دلایل عملی و برونی گرایی در انگیزش تأکید کرد. در اینجا، در حد امکان به توضیح و تبیین آرای این فیلسوفان می‌پردازیم تا زمینه برای فهم جریان‌های متأخرتر فراهم شود.

۴/۱. ورنر فالک

ورنر دی. فالک^۱ (۱۹۰۶-۱۹۹۱) یکی از فیلسوفان اخلاق معاصر در سنت تحلیلی است که درباره مسائل بنیادینی چون رابطه میان وظیفه و انگیزش، نقش عملی دلیل یا عقل، سرشت ارزش، اخلاق، و معرفت‌شناسی اخلاقی مطالب و مقالات بسیار مهمی نوشته است (Darwall, 1989). فالک، باور دارد که ما تکالیف اخلاقی داریم و جملات دربردارنده «باید» دعاوی قابل صدق و کذب درباره این تکالیف دارند. فالک - مانند نظریه‌پردازان قانون طبیعی - می‌پذیرد که تکالیف



۱۷

گروه‌ها و پیشینه نگره‌های درونی گرایانه/برونی گرایانه در حوزه فـالـک

1. Werner David Falk / W. D. Falk

اخلاقی مطالبات درونی هستند؛ نه بیرونی و در حالی که ویژگی‌های محیط دلایلی برای تکالیف ما فراهم می‌کنند، ما باید به درون خود نگاه کنیم تا معین کنیم چگونه باید عمل کنیم و با محیط خود منطبق شویم. تکالیف اخلاقی، به دیدهٔ فالک، از امیال یا تمایلات آنی متمایز هستند و گاه انجام کاری را مطالبه می‌کنند که ما نمی‌خواهیم آن را انجام دهیم. او تحت تأثیر کانت، به این مطالبات قوت خاصی اسناد می‌دهد که ارادهٔ ما را معین می‌کنند (Falk, 1950, p. 87).

فالک، تصور می‌کند که تکالیف اخلاقی با تقریری از رویهٔ تأملی عملی قابل تبیین هستند. این رویه متشکل از دو بخش اصلی است: الف) کسب شناخت فکت‌های مرتبط دربارهٔ عمل مد نظر؛ ب) ارزیابی یا ارزش‌گذاری آن فکت‌ها. شناخت فکت‌ها که در بخش نخست حاصل شده است در بخش دوم، مورد توجه قلبی فرد ارزش‌گذار قرار می‌گیرد و واکنشی احساسی یا کنش‌انگیز ایجاد می‌کند. حد نهایی یا ایده‌آل این رویه جایی است که تأمل بیشتر موجب تغییر واکنش نخواهد شد. بر پایهٔ این تقریر از رویه تأملی، او تکلیف اخلاقی را یک انگیزهٔ استعدادی توصیف می‌کند که به عنوان فکری دربارهٔ عمل فاعل را به انجام آن عمل می‌کشاند؛ اگر ارزش‌گذاری تأملی او به حد نهایی یا ایده‌آل رسیده باشد. تقریر فالک - بر خلاف نظریهٔ امر الهی یا شهودگرایی - رابطه میان تکلیف اخلاقی و انگیزش را ضروری یا مفهومی به حساب می‌آورد و تکالیف اخلاقی انگیزه‌های استعدادی هستند. ما تکالیف اخلاقی خود را از طریق رویه‌ای تجربی می‌آموزیم که طبق آن، فکت‌های مرتبط را گردآوری کرده و واکنش‌های روان‌شناختی خود به آنها را بررسی می‌کنیم. همچنین تقریر فالک - بر خلاف نظریهٔ توصیه‌گرایی یا عاطفه‌گرایی - جملات دارای «باید» را دعاوی قابل صدق و کذب دربارهٔ انگیزه‌های استعدادی می‌داند؛ نه صرفاً توصیه یا ابراز کردن نگرش‌ها (Piker, 2013).

فالک در مقاله «باید و انگیزش»^۱، تمایز درونی‌گرایی و برونی‌گرایی را مسئله‌ای محوری در اخلاق معرفی کرده و از نوعی دیدگاه درونی‌گرایانه دفاع می‌کند. او بحث خود را با معضلی در باب رابطهٔ وظیفهٔ اخلاقی و خیر شخصی آغاز می‌کند. پرسش این است که آیا مبنای وظیفهٔ اخلاقی، خیر شخصی فاعل است یا خیر؟ طبق رأی فالک، گروهی وظایف اخلاقی را تنها ناظر به خیر شخصی فاعل تلقی می‌کنند و گمان دارند که رابطهٔ ضروری میان خیر شخصی و وظیفهٔ اخلاقی وجود دارد. در مقابل، گروه دیگری مانند اسقف باتلر^۲ معتقدند که هرچند مبنای

1. "Ought and Motivation"

2. Bishop Butler

وظیفه اخلاقی می‌تواند اموری غیر از خیرات شخصی باشد، خیرات شخصی فاعل با انجام وظیفه او محفوظ و مصون باقی می‌مانند. پریچارد^۱ این دیدگاه باتلر را پارادوکسیکال می‌داند که از سویی رابطه میان خیر شخصی و وظیفه اخلاقی ضروری نباشد و از سوی دیگر، خیر شخصی با انجام وظیفه اخلاقی همواره محفوظ باقی بماند. فالک، وضعیتی را تصویر می‌کند که فاعل انجام کاری را وظیفه اخلاقی خود می‌داند، با این همه، انجام این وظیفه خیر شخصی فاعل را به خطر می‌اندازد. در اینجا چه بسا فاعل سؤال کند که آیا او انگیزه یا دلیلی جهت انجام آن وظیفه دارد. بدین ترتیب امکان روان‌شناختی عمل اخلاقی در گرو یافتن انگیزه در فاعل است.

به عقیده فالک، به دو شیوه می‌توان با این معضل برخورد کرد: الف) می‌توان انگیزه یا دلیل اضافی برای عمل اخلاقی را انکار کرد؛ ب) می‌توان نشان داد این انگیزه چگونه حاصل می‌شود. شیوه «الف» را پریچارد اتخاذ کرده است همراه با این مدعا که فاعل را می‌توان از وجود امیال غیر منفعت‌طلبانه در روان خود آگاه کرد.

شیوه «ب» را باتلر اتخاذ کرده است که مطابق با آن، اگر فاعل پس از شناخت وظیفه اخلاقی خود همچنان مطالبه انگیزه یا دلیل انجام آن کار بکند، کافی است به او نشان دهیم که انجام وظیفه، منافع یا خیرات شخصی او را تأمین می‌کند.

شیوه «ب» اشکالاتی دارد: نخست این که رابطه وظیفه اخلاقی و خیرات شخصی هرچند شاید عام باشد، نمی‌توان اثبات کرد این رابطه ضروری است؛ دوم این که این شیوه دارای این پیش‌فرض نامناسب خواهد بود که تنها انگیزه عمل اخلاقی دنبال کردن منفعت شخصی است و بدین ترتیب، اخلاق نیازمند اجازه یا تأیید بیرونی خواهد شد. به دیگر سخن، این فکر که من باید اخلاقاً کاری را انجام دهم برای ایجاد انگیزه در من کافی نیست و به امری خارج از حوزه اخلاق نیاز است.

فالک، شیوه «الف» را می‌پذیرد، ولی دیدگاهی متفاوت با رأی پریچارد ارائه می‌کند. در نظر فالک، دلیل یا انگیزه فکر محرک یا الزام‌آوری است که به خاطر آن کاری انجام می‌گیرد. اگر چنین فکری به لحاظ علی متضمن عمل باشد، مقوم دلیل یا انگیزه خواهد بود. انگیزه می‌تواند دارای دو معنای بالفعل^۲ و استعدادی^۳ باشد: «انگیزه بالفعل» آن است که شخص با فکر کردن درباره عملی به انجام آن کشانده شود و «انگیزه استعدادی» آن است که شخص با فکر کردن درباره عملی به انجام آن کشانده شود؛ اگر به آن فکر پردازد. ممکن است که فاعل –



1. Prichard
2. occurrent
3. dispositional

به لحاظ استعدادی - دارای قوی‌ترین دلیل جهت انجام عملی باشد، اما بالفعل به عمل دیگری میل داشته باشد. فالك، باور دارد که نشان دادن انگیزه مغایر با انگیزه پی‌گیری منفعت برای انجام وظیفه اخلاقی به فاعل تنها به معنای استعدادی معنادار است؛ چون «انگیزه بالفعل» مطابق با کارکرد علی خود عمل خواهد کرد و نیاز به معرفت فاعل ندارد، اما «انگیزه استعدادی» نمی‌تواند علت عمل باشد تا زمانی که به فکر سازنده آن پرداخته نشود. به فاعلی که به انجام وظیفه میل ندارد و در توان خود برای انجام آن تردید دارد، می‌توان نشان داد که در همین فکرش که او باید آن وظیفه را انجام دهد، به نحو استعدادی واجد انگیزه انجام آن وظیفه است؛ به گونه‌ای که اگر تلاش کند خود را به انجام آن وادار خواهد کرد. در نظر فالك، وجود وظیفه از وجود انگیزه جدا و مجزا نیست و پارادوکسیکال به نظر می‌آید که عمل اخلاقی دو توجیه را مطالبه کند: توجیهی «هنجاری» برای معین کردن وظیفه فاعل و توجیهی «انگیزشی» برای ایجاد انگیزه در فاعل. از همین‌رو، عجیب به نظر می‌رسد فاعل بگوید «تو مرا متقاعد کردی که انجام این عمل وظیفه اخلاقی من است، ولی اینک مرا متقاعد کن که به آن نیاز دارم یا برای انجام آن دلیل دارم» (Falk, 1947-8).

فرض کنیم فاعلی می‌پرسد، «چرا من باید کاری را انجام دهم که اخلاقاً باید آن را انجام دهم». در نگاه فالك، دو واژه «باید» و «وظیفه» دو معنای برون‌گرایانه و درونی‌گرایانه دارند. «باید» دوم، در این پرسش، معنایی برون‌گرایانه دارد؛ بدین معنا که اقتضائاتی بیرونی که برای مثال، خدا، جامعه یا شرایط بر فاعل تحمیل کرده است، از فاعل مطالبه می‌کنند که عملی را انجام دهد. این اقتضائات عینی هستند و به ساختار روان‌شناختی فاعل وابسته نیستند. «باید» نخست، در این پرسش نیز به معنایی درونی‌گرایانه ارجاع دارد؛ بدین معنا که فاعل از انگیزه کافی جهت انجام آن عمل می‌پرسد.^۱ فاعل در صدد است دریابد که هرچند اکنون میل یا انگیزه بالفعل برای انجام آن عمل ندارد، به نحو استعدادی، واجد انگیزه مؤثر هست یا نه. معنای

۱. به نظر نگارنده، ممکن است که «باید» نخست در جمله «چرا من باید کاری را انجام دهم که اخلاقاً باید آن را انجام دهم»، یک خوانش نداشته باشد. به اعتقاد فالك، این جمله وقتی معنا می‌دهد که «باید» نخست و «باید» دوم دارای دو معنا باشند و از همین‌رو، او اولی را انگیزشی و دومی را هنجاری تلقی می‌کند. درست است که این دو «باید» لازم است معنایی متفاوتی داشته باشند که جمله مفهوم شود، اما لازم نیست که «باید» نخست صرفاً به نحو درونی‌گرایانه و انگیزشی فهم شود. اگر قلمرو مسائل هنجاری عام‌تر از حوزه اخلاق باشد و اخلاق تنها یکی از حوزه های هنجاری به شمار برود، آنگاه شاید بتوان تصور کرد که حتی «باید» نخست هم هنجاری باشد. برای مثال، اگر عقلانیت را در عداد امور هنجاری به شمار آوریم، آنگاه می‌توان پرسید که «چرا من به لحاظ عقلانی باید کاری را انجام دهم که به لحاظ اخلاقی باید آن را انجام دهم». در این صورت، هر دو «باید» هنجاری هستند، اما در دو معنای متفاوت: یکی عقلانی و دیگری اخلاقی. این تفاوت در معنا سبب معنادار شدن جمله می‌شود.

انگیزشی «باید» به رغم این که کمتر مورد تتبع قرار گرفته، شایستگی قرار گرفتن در گفتمان اخلاقی یا هنجاری را دارد؛ زیرا رابطه ضروری با انگیزش استعدادی دارد و در تبیین نگرش‌های ارادی و اعمال فاعل نقش مهمی ایفا می‌کند.

طبق تفسیر فالک از کانت، «باید» بیانگر تعیین عقلاً ضروری اراده فاعل است؛ بدین معنا که اراده فاعل دیگر با دلیل یا عملکردهای ذهنی تغییر نمی‌کند. کسی که فکر می‌کند باید کاری را انجام دهد، فکر می‌کند به نحو استعدادی دارای دلیل جهت انجام آن است؛ بدین صورت که با عملکردهای ذهنی بر طیفی از توانایی‌های خود در کنترل نگرش‌های ارادی تأمل می‌کند. برای مثال، وقتی برای دستیابی به هدف خود میل یا انگیزه بالفعل داریم، اما به وسیله دستیابی به آن هدف میل نداریم، میان انگیزه‌های بالفعل و استعدادی تضادی پدید می‌آید. انگیزه استعدادی همان دلیلی است که ما آن را به صورت یک «باید» تلقی می‌کنیم. البته، هر باید انگیزشی دلیلی قاطع نیست. دلیل قاطع، دلیلی است که درباره آن هیچ پرسش دیگری نمی‌تواند مطرح شود و لاجرم از انگیزه‌های مخالف قوی‌تر است. وقتی چنین «بایدی» با باید اخلاقی یکسان دانسته شود، رابطه وظیفه و انگیزش کافی منطقاً ضروری خواهد بود.

فالک، نتیجه می‌گیرد که مردم به طور رایج «باید» به مثابه الزامی بیرونی را با «باید» به معنای انگیزشی با هم خلط می‌کنند. ریشه این خلط در ابهامی است که کاربرد «باید» در زبان اخلاقی دارد. فالک در این باره می‌نویسد:

وقتی از مردم خواسته می‌شود اینجا و اکنون تصمیم بگیرند که کدام عمل را انجام دهند، آنها بررسی می‌کنند که از درون خودشان قاطع‌ترین دلیل را برای انجام چه کاری دارند و در این صورت، وظیفه اخلاقی را دیگر اقتضایی بیرونی نمی‌دانند، بلکه آن را یک قید و بند درونی به نحو ایده‌آل اجتناب‌ناپذیر، یعنی یک دستور وجدان، به حساب می‌آورند (Falk, 1947-8).

۲/۴. ویلیام فرانکنا

ویلیام کی. فرانکنا^۱ (۱۹۰۸-۱۹۹۴) درباره شمار فراوانی از مسائل اخلاق هنجاری و فرااخلاق دست به نگارش زده است. فرانکنا در مقاله «تکلیف و انگیزش در فلسفه اخلاق معاصر»^۲ که در

1. William K. Frankena

2. "Obligation and Motivation in Recent Moral Philosophy"

سال ۱۹۵۸ چاپ شد، از نوعی دیدگاه برونی‌گرایانه در مقابل دیدگاه درونی‌گرایانه دفاع کرده است. او برخی از اصطلاحات این گفتمان را که تا کنون نیز جریان دارند جعل کرده است (Landesman, 2013). در این مقاله، فرانکنا نخست به چندین استدلال علیه برونی‌گرایی از طریق تمایز میان «دلایل توجیهی» و «دلایل انگیزشی» پاسخ داده است. بر پایه نگاه برونی‌گرایانه فرانکنا، کسی که باور دارد عملی اخلاقاً درست است، دلیل توجیهی به سود آن عمل دارد، اما چه بسا دلیل انگیزشی جهت انجام آن نداشته باشد. فرانکنا، استدلال می‌کند اولاً، افراد زیادی هستند که صادقانه باورهای اخلاقی دارند؛ بدون این که با آنها برانگیخته شوند و ثانیاً، حتی اگر انسان‌ها همواره با باورهای اخلاقی خود برانگیخته شوند، این شاید یک فکتی روان‌شناختی درباره ماهیت آدمی یا فکتی درباره قوت جذب‌کننده دلایل اخلاقی باشد. به نظر فرانکنا، درونی‌گرایان صرفاً دیدگاه خود را فرض می‌گیرند و استدلالی ارائه نمی‌کنند که داشتن باور اخلاقی بدون انگیزش، منطقاً ناممکن است. مبنای ادعای درونی‌گرایان آن است که احکام تکلیفی مستلزم انگیزش هستند؛ در حالی که این مدعا از یکی دانستن انگیزش (دلیل انگیزشی) و دلیل برای عمل (دلیل توجیهی) سرچشمه گرفته است.^۱

فرانکنا، در مرحله بعد، ایده درونی‌گرایانه فالک در دو مقاله «تکلیف و درستی»^۲ و «باید و انگیزش» را نقد کرده است. در ادامه، رویکرد انتقادی فرانکنا به ایده فالک در این دو مقاله ارائه می‌شود.

فالک در مقاله «تکلیف و درستی» به ارزیابی تحلیل‌های ناظر به تکلیف پرداخته است. در نگاه فالک، اگر مطالبه یا خواسته بیرونی موجود در شرایط برای تقویم تکلیف کافی باشد، آنگاه می‌توانیم بدانیم که به انجام عملی مکلف هستیم؛ بدون این که ضرورت یا التزام درونی به انجام آن و در صورت ترک آن، پشیمانی در خود احساس کنیم. بدین ترتیب، دیگران نمی‌توانند از فاعل به لحاظ عقلانی انتظار داشته باشند که او این عمل را انجام دهد؛ چون طبق اصل «باید، مستلزم توانستن است»، شرط تکلیف، توان انجام آن عمل است و فاعل به دلیل فقدان انگیزه نمی‌تواند آن عمل را انجام دهد. ما تنها وقتی تکلیف اخلاقی داریم که بدانیم اعمال به نحو نامشروط از ما خواسته شده است و این خواسته باید درونی هم باشد، نه صرفاً بیرونی؛ چون تنها در این صورت است که معرفت به این که انجام عملی وظیفه است با معرفت به دلیل کافی برای انجام آن یکی

۱. برای اطلاع بیشتر درباره دلایل هنجاری، انگیزشی، و تبیینی، نک: Alvarez, 2010; Alvarez, 2016

2. "Obligation and Rightness"

خواهد بود. وجود مطالبه بیرونی وقتی شناخته شود می‌تواند مبنای وظیفه باشد، اما نمی‌تواند به خودی خود وظیفه را تقویم کند. فالك، دلیل دیگری نیز به سود درونی‌گرایی ارائه کرده است:

وقتی ما می‌کوشیم دیگری را قانع کنیم که او باید صورت حساب‌های خود را پرداخت کند، ما انتظار داریم که استدلال ما اگر مقبول افتد تا حدی در قلب او تغییری ایجاد کند؛ هرچند چه‌بسا همچنان اعمال بیرونی او را تغییر ندهد. ما فکر می‌کنیم که عجیب است این پاسخ را دریافت کنیم: بله، من اکنون می‌دانم باید صورت حساب‌های خود را پرداخت کنم و می‌دانم چرا باید این کار بکنم، اما هنوز فاقد شوقی برای انجام آن هستم، و بنابراین، برای پرداخت صورتحساب‌ها به همان اندازه دلیل دارم که پیش از دانستن بایستگی انجام این کار داشتم (Falk, 1945).

به باور فرانکنا، دو ویژگی «انتظار عقلانی» و «احساس اعجاب» که فالك برای استدلال خود بر آنها تأکید داشت، به شیوه دیگری قابل تبیین هستند: اولاً، این امور نمی‌توانند ربط منطقی میان تکلیف و انگیزش را اثبات کنند؛ ثانیاً، انتظار عقلانی و احساس اعجاب مد نظر فالك، شاید مبتنی بر این باور رایج باشد که انسان‌ها به لحاظ روانی به گونه‌ای ساخته شده‌اند که تشخیص درستی عمل سبب برانگیخته شدن آنها می‌شود؛ ثالثاً، برونی‌گرایان می‌توانند پاسخ بدهند اگر میان «دلیل هنجاری» و «دلیل انگیزشی» تمایز بگذاریم، منشأ چنین انتظار و اعجابی از میان می‌رود؛ چراکه این سنخ از انتظار و اعجاب به سبب فقدان تمایز روشن میان این دو نوع دلیل پدید آمده است؛ رابعاً، هرچند معمولاً هنگامی فاعل درباره وظیفه اخلاقی خود پرس‌وجو می‌کند، می‌توان انتظار داشت انگیزش و التزام او هم در پی می‌آید، درک یا تشخیص وظیفه منطقی‌مستلزم داشتن انگیزه برای انجام آن وظیفه نیست. اگر فاعل پس از متقاعد شدن نسبت به وظیفه خود انگیزش انجام آن را داشت، شاید به این سبب باشد که از قبل انگیزش و دلمشغولی برای انجام وظیفه‌اش داشته است.

در نگاه فرانکنا، اگر کسی بگوید «من باید الف را انجام دهم» و بگوید «من می‌خواهم الف را انجام دهم»، دو جمله بیان کرده که منطقی‌متمایز هستند؛ چون می‌تواند بپذیرد که باید «الف» را انجام دهد، اما همچنان درباره انجام آن تصمیم نگرفته باشد. اگر فاعلی بگوید «من باید الف را انجام دهم، ولی نمی‌خواهم الف را انجام دهم» شاید، در این شرایط، بتوان این گونه توصیف کرد که میل فاعل بر وجدان او پیروز شده است؛ هرچند فکر می‌کند که باید «الف» را انجام دهد، تصمیم گرفته یا خواسته است که آن را انجام ندهد.

همان‌طور که بیان شد، فالك در مقاله «باید و انگیزش» دیدگاه‌های متعارضی هم در اخلاق



متعارف مردم و هم در فلسفه اخلاق در باب این مسئله می‌یابد که آیا اخلاق نیازمند اجازه یا تأیید روان‌شناختی اضافی هست؟ او اظهار می‌کند ریشه تعارض این دیدگاه‌ها در ابهام کاربرد واژه‌هایی از قبیل «باید» و «وظیفه» است. «باید» به دو معنای درونی‌گرایانه و برونی‌گرایانه به کار می‌رود که احیاناً با هم خلط می‌شوند. هر کدام از این دو معنا رابطه متمایزی با انگیزش دارند. «باید» در معنای درونی‌گرایانه که می‌توان آن را «باید انگیزشی صرفاً صوری» خواند، شایستگی کافی دارد که به مثابه واژه هنجاری تلقی شود؛ چون می‌تواند در جهت‌دهی نگرش‌ها و اعمال اختیاری مؤثر باشد. وقتی کسی «باید» در معنای درونی‌گرایانه را به کار می‌برد، دلیل یا انگیزه برای عمل کردن دارد و هیچ پرسش دیگری درباره آن قابل طرح نیست. این «باید» به نوعی نامشروط است و با «باید» اخلاقی در معنای بیرونی‌گرایانه خلط می‌شود. استدلال تقریبی فالک بدین شکل قابل تقریر است:

(الف) در حوزه اخلاق، وقتی وظیفه شناخته شد، به طور قاطع عمل متناظر را جهت‌دهی می‌کند؛

(ب) «باید» در معنای درونی‌گرایانه هم چنین خصوصیتی دارد؛

(ج) فاعل نمی‌تواند از دو ارباب تبعیت کند؛

(د) پس لازم است که «باید» در معنای درونی‌گرایانه با «باید» اخلاقی یکی باشد.

فرانکنا به فالک اعتراض می‌کند که اولاً، نه تنها برونی‌گرایان، بلکه شماری از درونی‌گرایان هم به ابهام مدّ نظر فالک توجه نکرده‌اند؛ ثانیاً، در باب اطاعت از دو ارباب، اگر مقصود راهنمایی قاطع عمل باشد، برونی‌گرا هم می‌تواند آن را بپذیرد، اما اگر مقصود تحریک یا برانگیختن قاطع باشد، سخن فالک مصادره به مطلوب است؛ ثالثاً، «باید» در معنای درونی‌گرایانه با «باید» اخلاقی منطبق نیستند؛ زیرا ممکن است کسی پس از تأمل کافی و بررسی همه جوانب امر به انجام عملی خاص برانگیخته شود، اما آن عمل اخلاقاً نادرست باشد؛ رابعاً برونی‌گرایان تنها ادعا می‌کنند منطقاً ممکن است شکاف روان‌شناختی میان تکلیف ادراک شده و انگیزش وجود داشته باشد. بنابراین، ادعای فالک مبنی بر این که شخصی که تأمل کافی می‌کند، نمی‌تواند چیزی را به مثابه وظیفه اخلاقی بدون انگیزش بپذیرد، به نظر مصادره به مطلوب می‌رسد؛ خامساً، اگر درونی‌گرا در صدد باشد که تکلیف اخلاقی را بر حسب اقتضانات شرایط بیرونی و مستقل از تغییرات انگیزشی فاعل سر و سامان دهد، چه بسا فاعل اصلاً انگیزشی نداشته باشد، چه رسد به انگیزش کافی؛ سادساً، اگر درونی‌گرا قصد داشته باشد انگیزش را جزء مؤلفه‌های سازنده تکلیف بداند، آنگاه چه بسا این نقیصه ظاهر شود که تکلیف اخلاقی در حدّ و اندازه‌های انگیزه‌های فردی کوچک شوند (Frankena, 1958).

تامس نیگل^۱ در کتاب امکان دیگرگزینی^۲ پژوهشی اصیل در باب مبانی اخلاق انجام داده است. این کتاب، سه بخش دارد: بخش نخست کتاب به اخلاق و انگیزش آدمی، بخش دوم به دلایل ذهنی و مصلحت‌اندیشی و بخش سوم نیز به دلایل عینی و دیگرگزینی مربوط است. به تصور نیگل، دیگرگزینی هم شرط عقلانیت است و هم مبنای اخلاق را فراهم می‌کند و از همین رو، تبیین و ارائه مبنا برای امکان دیگرگزینی، تبیین و ارائه مبنا برای اصول اخلاقی است. به منظور تبیین امکان دیگرگزینی نیگل از نظریه‌ای درباره استدلال‌ورزی عملی کمک می‌گیرد. این نظریه ناظر به متافیزیک اشخاص است که بناست عینیت اصول اخلاقی را فراهم کند. نیگل، درباره انگیزش به مثابه شرط عقلانیت می‌نویسد:

اگر الزامات اخلاق الزامات عقلانی باشد، نتیجه می‌شود که انگیزه تسلیم شدن در برابر آنها باید انگیزه‌ای باشد که نادیده گرفتن آن خلاف عقل است. از این‌رو، باید نشان داده شود که اثرپذیری نسبت به تأثیرات انگیزشی معین و از جمله دیگرگزینی، شرط عقلانیت است؛ همان‌طور که قابلیت پذیرش استدلال‌های نظری خاص، شرط عقلانیت تلقی می‌شود (Nagel, 1970, p. 3).

او درباره انگیزش اخلاقی می‌نویسد:

من تصور می‌کنم که الزام هنجاری بر عمل باید دارای پشتوانه انگیزشی‌ای به همان نسبت محکم باشد... مشکل تمسک نهایی به امیال آدمی آن است که این امر به‌ظاهر نقد عقلانی انگیزش‌های عقلانی را در بنیادی‌ترین سطح، از نظر خارج می‌کند. با این همه، طبق تلقی معمول، هر میلی - حتی اگر به واقع همگانی باشد - صرفاً عاطفه‌ای است (که پذیرای ارزیابی عقلانی نیست) که شخص یا تابع آن است یا نیست. اگر چنین باشد، آنگاه ملاحظات اخلاقی که اقناع‌کنندگی آنها بر امیال مبتنی است، در نهایت، بر نگرش‌هایی مبتنی می‌شوند که ما ملزم به پذیرش آنها نیستیم. از سوی دیگر، تصویر ساختار انگیزشی آدمی به عنوان نظامی از امیال معین مرتبط با عمل به گونه‌های خاص تصویری بسیار جذاب است و ممکن است به نظر برسد که هر توجیه اقناع‌کننده‌ای درباره رفتار اخلاقی باید جای پای در چنین نظامی بیابد (Nagel 1970, pp. 4-5).

1. Thomas Nagel
2. *The Possibility of Altruism*

در نظر نیگل، درباره انگیزش می‌توان دو دیدگاه داشت: نخست، می‌توان رویکردهای استاندارد درباره انگیزش و نقش امیال در آن را به چالش کشید؛ دوم، پذیرفت که تمام انگیزش‌ها ریشه در امیال دارند، اما برخی از آنها می‌توانند به لحاظ عقلانی ارزیابی شوند. پیشنهاد نیگل آن است که مبنای انگیزش آدمی در اخلاق چیزی غیر از میل است. بنا کردن انگیزش اخلاقی بر امیال، سبب می‌شود تأثیر انگیزشی ملاحظات اخلاقی وابسته به تمایلات گریزپذیر باشد و عینیت اخلاق را به خطر اندازد. از این‌رو، او به نوعی درونی‌گرایی اذعان کرده و معتقد است که «وجود انگیزش، جهت اخلاقی عمل کردن، با صدق خود گزاره‌های اخلاقی تضمین می‌شود» (Nagel, 1970, p. 7). نیگل بیشتر به طور غیر مستقیم و با رد دیدگاه برونی‌گرایی بحث خود را پیش می‌برد.

نیگل معتقد است اگر وجود میل شرط ضروری انگیزانندگی دلیل باشد، این سخن مستلزم آن نیست که میل شرط ضروری وجود دلیل باشد؛ اگر میل با دلیل انگیزخته شود، دیگر نمی‌تواند در شمار شروط دلیل قرار گیرد. این دیدگاه که برای تبیین اثرگذاری باور درباره آینده بر عمل مصلحت‌اندیشانه به وساطت میل نیاز داریم، دیدگاهی ناکافی است؛ زیرا اولاً، این دیدگاه بر نمی‌تابد که این ملاحظه که فاعل در آینده دلیلی برای انجام عملی خواهد داشت، به خودی خود دلیلی برای عمل کنونی فراهم آورد، بنابراین شخص الآن دلیلی برای پیشبرد کاری نداشته باشد که می‌داند در آینده آن را می‌خواهد و همچنین عمل مخالف با امیال آتی فاعل، لزوماً به او دلیلی نمی‌دهند تا از انجام آن عمل دست بکشد. ثانیاً، این دیدگاه مجاز می‌داند میل کنونی به چیزی در آینده به خودی خود دلیلی برای عمل کنونی جهت دستیابی به آن چیز فراهم کند؛ بدین معنا که شخص چه‌بسا دلیلی برای کوشیدن در محقق کردن هدفی آتی که اکنون می‌خواهد داشته باشد، حتی اگر بداند که در آن زمان دیگر آن را نمی‌خواهد (Audi, 1974). به اعتقاد نیگل، اگر برونی‌گرایی درست باشد، فاعل حتی پس از حکم عملی خود درباره این که برای او دلیلی برای عمل وجود دارد، باز هم به دلیل نیاز دارد و می‌تواند پرسد: «چرا من کاری را انجام دهم که دلیل برای انجامش دارم؟» (Nagel, 1970, p. 65). از این‌رو، برونی‌گرایی با این نظر ناسازگار است که حکم عملی دلیلی برای عمل فراهم می‌کند. تا کنون استدلال نیگل علیه برونی‌گرایی را مد نظر قرار دادیم؛ اکنون استدلال او به سود درونی‌گرایی را مرور می‌کنیم.

استدلال نیگل به سود درونی‌گرایی از بحث «مصلحت‌اندیشی» آغاز می‌شود و با توجه به مشابهت‌ها به سراغ بحث دیگرگزینی می‌رود. در نگاه نیگل، تأثیر دلایل می‌تواند در طول زمان باقی بماند؛ چرا که دلیلی داریم تا کاری را که برای انجام آن دلیل وجود دارد یا خواهد داشت

پیش ببریم. شخص اگر خودش را موجودی ببیند که به لحاظ زمانی بسط و گسترش یافته است، آنگاه می‌تواند مصلحت‌اندیش باشد. اگر شخص تمام مراحل زندگی خود را به نحو یکسان واقعی تلقی کند و مرحله کنونی را واقعی‌تر از دیگر مراحل به شمار نیاورد، می‌تواند برای مراحل آتی زندگی خود به نحو مصلحت‌اندیشانه برنامه‌ریزی کند. در نگاه نیگل، انگیزش در درون پذیرش حکم اخلاقی حاضر است؛ نه در درون خود تکلیف. این باور که دلیلی توجیه کافی برای عملی به فاعل ارائه می‌کند، در فقدان تأثیرات مخالف کافی است تا آن عمل یا میل به انجام آن را تبیین کند. محتوای انگیزشی موجود در حکم مربوط به عملی‌ای است که فاعل در حال حاضر جهت انجام آن دلیل دارد (Audi, 1974).

در باره دیگرگزینی، اگر گفته شود این باور که عمل برای دیگری منفعت به همراه دارد، نمی‌تواند فاعل را برانگیزاند مگر فاعل خیر او را بخواهد، نیگل پاسخ خواهد داد میل به انجام عمل دیگرگزینانه می‌تواند میلی باشد که خودش با دلایلی که منافع شخص دیگر را فراهم می‌کند، به وجود آمده باشد. دیگرگزینی هم مانند «مصلحت‌اندیشی» الزامی عقلانی بر عمل است و اساس انگیزشی آن نباید بر میل مبتنی باشد؛ اگر تلقی ما از امیال، تمایلات گریزپذیر باشد. تلقی متفاوتی ناظر به دیگرگزینی آن است که فاعل خود را تنها یک شخص در میان اشخاص دیگر تلقی می‌کند؛ همان‌طور که در مصلحت‌اندیشی، فاعل مرحله کنونی زندگی خود را صرفاً مرحله‌ای در میان دیگر مراحل تلقی می‌کند.

بر اساس نگاه نیگل، دلایل بی‌زمان برای مصلحت‌اندیشی و دلایل عینی برای دیگرگزینی، تنها دلایل مقبول هستند. همان‌طور که تنها اصول عملی بیان شده بر حسب دلایل بی‌زمان می‌توانند محتوای انگیزشی خود را برای کسی حفظ کنند که مرحله کنونی زندگی خود را یک مرحله در میان دیگر مراحل به شمار می‌آورد، تنها دلایل عینی محتوای انگیزشی احکام عملی را حفظ می‌کنند وقتی این احکام مطابق با تلقی غیرشخصی به مثابه صرفاً یک شخص باشند. به بیان نیگل، «دلایل عینی، محتوای انگیزشی خود را از این منظر حفظ می‌کنند؛ چون ارزش‌ها را برای فاعل‌های خاصی بازنمایی نمی‌کنند، بلکه صرفاً دلایلی هستند برای واقع شدن یا برقرار بودن امور» (Nagel, 1970, p. 100). دلایل ذهنی نامقبول‌اند؛ چرا که وقتی احکام عملی به طور غیر شخصی ابراز شوند، دلایل ذهنی محتوای انگیزشی آنها را حفظ نمی‌کنند و همچنین چون شخص نمی‌تواند احکام عملی یکسانی بر اساس دلایل ذهنی درباره خود و دیگران صادر کند. «دیگرگزینی»، شرط عقلانیت است؛ چون بر ساختار استدلال‌ورزی عملی فاعلی مبتنا دارد



که خود را صرفاً شخصی در میان دیگر اشخاص قلمداد می‌کند. شخص عاقل خود را صرفاً شخصی در میان اشخاص دیگر و مرحله کنونی زندگی خود را صرفاً یک مرحله در میان دیگر مراحل تلقی می‌کند. بر پایه تصور نیگل، دیگرگزینی بر «میل» مبتنی نیست، بلکه بر این واقعیت مبتنی است که دلایل عمل، تابع شرط صوری عینیت هستند و این به نوبه خود مبتنی است بر این که ما می‌توانیم خود را هم از منظر شخصی و هم از منظر غیر شخصی نگاه کنیم.

با توجه به مطالب پیش گفته، اکنون می‌توان با نگاهی دقیق‌تر و به طور خاص به بحث انگیزش در نظر نیگل پرداخت. نظریه نیگل درباره انگیزش مبتنی بر تمایز امیال انگیزنده و ناانگیزنده است. امیال ناانگیزنده از قبیل هوس رفتن به یک جشن یا میل به نوشیدن آب در اثر تشنگی، تبیین عقلانی‌ای بر حسب دلایل ندارند، بلکه صرفاً برای ما پیش می‌آیند؛ در حالی که امیال انگیزنده، تبیین عقلانی دارند. زمانی یک شخص واحد امیال انگیزنده برای انجام کاری می‌شود که تشخیص دهد برای دنبال کردن آن دلیل دارد. میل ناانگیزنده به آب چه بسا در شرایطی بتواند سبب ایجاد میل انگیزنده به رفتن به سمت یخچال برای برداشتن بطری آب شود.

اگر میل انگیزنده به سبب میل ناانگیزنده ایجاد نشده باشد، باید به دنبال منبع انگیزش دیگری برای عمل باشیم. نیگل این نظر را بهتر می‌داند که برخی از انواع انگیزش‌ها - نظیر انگیزش‌های مصلحت‌اندیشانه و دیگرگزینانه - خاستگاه‌های دیگر و متغایر با میل دارند. انگیزش مصلحت‌اندیشانه میل محور، چنین می‌پندارد که باور فاعل در زمان خاص درباره خوش‌زیستی آتی خود می‌تواند او را برانگیزاند؛ تنها اگر فاعل به ارتقای خوش‌زیستی خود - در آن زمان خاص - میل داشته باشد. در مقابل، نیگل معتقد است اگر محتوای انگیزشی حکم مصلحت‌اندیشانه - در نظر فاعل - مبتنی بر و مختص به زمان توجه باشد، از آینده خود به لحاظ عملی گسسته شده است. فاعل، اگر بپذیرد دلیلی جهت انجام عمل «الف» در زمانی آتی خواهد داشت، اما طبق آن برانگیزنده نشود، به آینده خود در آن زمان بی‌اعتناست و از آن به لحاظ عملی گسسته شده است (Montmarquet, 1982).

دلایل زمان‌مند برای انجام عمل «الف» در زمانی آتی t، تنها دلیل جهت انجام عمل در آن زمان است، اما تأثیر دلیل بی‌زمان تا زمان‌های دیگر گسترش می‌یابد. وقتی فاعل این حکم را می‌پذیرد که دلیلی برای انجام «الف» در زمانی آتی خواهد داشت به این سبب که مفهومی از خود به عنوان موجودی مستمر در زمان را می‌پذیرد، باید این دلیل را به عنوان دلیلی بی‌زمان بپذیرد و از همین رو، دلیلی برای عمل مصلحت‌اندیشانه کنونی خواهد داشت؛ زیرا پذیرش چنین دلیلی

برای عمل اکنون، محتوای انگیزشی دارد. به نظر می‌رسد بدون تمسک به امیال ناانگیزنده، انگیزش مصلحت‌اندیشانه تبیین شده است (Montmarquet, 1982).

نیگل این مسئله دیگرگزینانه که چگونه منافع شخص دیگر می‌تواند فاعل را برانگیزاند را به این مسئله مصلحت‌اندیشانه که چگونه منافع من در زمان آینده می‌تواند من را در زمان حال برانگیزاند، تشبیه کرده است. همان‌طور که «مصلحت‌اندیشی» بر این ایده مبتنی است که فاعل مرحله کنونی زندگی خود را یکی از مراحل زندگی خود ملاحظه کند، «دیگرگزینی» نیز بر این ایده مبتنی است که فاعل خود را یک شخص در میان دیگر اشخاص ملاحظه کند. از این‌رو، فاعل در مصلحت‌اندیشی از دلایل زمان‌مند به دلایل بی‌زمان و در دیگرگزینی از دلایل ذهنی به دلایل عینی می‌رسد. بنابراین، اگر نیگل نشان داده باشد که انگیزش مصلحت‌اندیشانه بدون میل مصلحت‌اندیشانه حاصل می‌شود و می‌تواند منشأ ایجاد میل و عمل باشد، آنگاه درباره انگیزش دیگرگزینانه نیز می‌تواند همین رویه را دنبال کند.



۲۹

گونه‌ها و پیشینه نگاره‌های درونی گرایانه / برونی گرایانه در حوزه فاعل اخلاق

۴.۴. فیلیپا فوت

فیلیپا فوت،^۱ در مقاله «اخلاق به مثابه نظامی از اوامر مشروط»^۲ که در سال ۱۹۷۲ چاپ شد، چالشی علیه برونی‌گرایی در دلایل مطرح کرده و نظریه «عقل‌گرایی اخلاقی» را نادرست انگاشته است. او در صدد برآمده تا نشان دهد حقایق اخلاقی، دلایل عقلانی به دست نمی‌دهند و احکام اخلاقی – هرچند بدین معنا که وابسته به امیال فاعل نیستند، نامشروط هستند – واجد ویژگی ضرورت یا گریزناپذیری نیستند. فوت، می‌کوشد تا این مدعای کانتی را رد کند که فکت‌های اخلاقی، فکت‌هایی درباره دلایل عمل هستند و به جای آن، تقریری ضد عقل‌گرایانه نهادی از فکت‌های اخلاقی ارائه کند. او در مقاله «خوشایند و ناخوشایند»^۳ مدعی می‌شود که عقلانیت عملی نظامی از اوامر مشروط است و فکت‌های اخلاقی و فکت‌های مربوط به الزامات آداب معاشرت، نهادی هستند. شخص، صرفاً به سبب شرایطی که خود را در آن می‌یابد در دامنه هنجار نهادی قرار می‌گیرد و قرار گرفتن در دامنه هنجار نهادی به امیالی که او اتفاقاً در آن شرایط دارد، مبتنی نیست (Foot, 1977).

1. Philippa Foot
2. "Morality as a System of Hypothetical Imperatives"
3. "Approval and Disapproval"

فیلیپا فوت^۱ در مقاله «اخلاق به مثابه نظامی از امرهای مشروط»^۲ ادعا و اذعان کرده است که دو کاربرد از واژه‌های مشابه «باید» در زبان مطابق است با تمایز کانت میان امرهای مشروط و مطلق. «باید» در معنای مشروط آن ناظر به هدف، میل، یا منفعتی است؛ بدین معنا که فاعل برای دستیابی به آن هدف یا میل، باید چنین کاری انجام دهد. اگر ما درک کنیم که فاعل دیگر آن هدف یا میل را ندارد یا این شیوه انجام کار بدان هدف ختم نمی‌شود و یا بهترین شیوه نیست، از گفتن این که فاعل باید چنین کاری انجام دهد، دست می‌کشیم. از این‌رو، «باید» در معنای مشروط آن نیازمند تأیید از طریق هدف، میل، یا منفعت فاعل است، اما «باید» در معنای مطلق آن ربطی به اهداف، امیال، یا منافع فاعل ندارد؛ حتی اگر فاعل امیال مرتبط هم نداشته باشد، حاضر نیستیم از گفتن این که او باید چنان کاری انجام دهد، دست بکشیم. از این‌رو، «باید» - در معنای مطلق آن - نیازمند تأیید از طریق هدف، میل، یا منفعت فاعل نیست (Foot, 1972).

بر اساس نظر فوت، در رابطه با آداب معاشرت، ما واژه «باید» را در مواردی به کار می‌بریم که لازم نیست از طریق میل یا هدف فاعل تأیید شوند. برای مثال، وقتی گفته می‌شود «تو باید به هنگام ملاقات با دیگر افراد و به نشانه احترام، کمی خم شوی»، این نوع از کاربرد «باید» با صرف نظر از امیال و اهداف فاعل، صحیح است؛ بدین معنا که حتی اگر فاعل، میل یا هدفی به انجام این کار نداشته باشد، ما حاضر نیستیم از گفتن این که او - طبق آداب معاشرت - باید چنین کاری بکند، دست بکشیم. بدین ترتیب، «بایدهای» ناظر به قوانین آداب معاشرت، از این جهت، مطلق یا نامشروط هستند، اما می‌توان گفت فاعل چه بسا دلیلی داشته باشد که از قوانین آداب معاشرت تبعیت نکند یا اصولاً به آنها اهمیت ندهد. در این صورت، اگر چه هنوز «بایدها» می‌توانند کاربرد صحیح داشته باشند، اما فاعل دلیلی برای تبعیت از آنها ندارد. این که الزامات خاصی - افزون بر عدم ابتنا بر امیال یا اهداف فاعل - بتوانند به او دلیل بدهند، خود ویژگی دیگری غیر از ویژگی نامشروط بودن است. بنابراین، شاید بتوان گفت که الزامات نامشروط یا مطلق می‌توانند دو معنا داشته باشند: (۱) عدم ابتنا بر امیال یا اهداف فاعل؛ (۲) قابلیت ارائه کردن دلایل. طرفداران نظریه کانت باید ثابت کنند که الزامات اخلاقی - افزون بر عدم ابتنا بر امیال فاعل - قابلیت ارائه کردن دلایل را دارند.

به اعتقاد فوت، ما نمی‌توانیم کسی را که دلیلی برای اطاعت از قواعد اخلاق نمی‌بیند و از همین

1. Philippa Foot

2. "Morality as a System of Hypothetical Imperatives"

رو، اخلاق را رد می‌کند یا به آن بی‌اعتناست، به ناسازگاری عقلانی یا ناعاقل بودن متهم کنیم و تنها چیزی که می‌توانیم درباره‌ی وی بگوییم این است که او به لحاظ اخلاقی «شور» است؛ چون اعمال ناعقلانی، اعمالی هستند که در آنها فاعل به نوعی الغاگر اهداف خود می‌شود یا در روند کار خود إخلال ایجاد می‌کند؛ در حالی که نااخلاقی بودن ضرورتاً مستلزم چنین چیزی نیست. شاید گریز ناپذیری اقتضائات اخلاقی مربوط به شیوه‌ی تعلیم، اجبار فیزیکی یا ذهنی بیرونی مجازات، یا احساس اجبار در متابعت از اخلاق باشد و از همین‌رو، نمی‌توانیم به کسی که دلیلی نمی‌بیند تا مطابق با اقتضائات اخلاقی عمل کند، بگوییم: «تو باید مطابق با آن عمل کنی» و انتظار داشته باشیم او نیز این «باید» را دلیل قاطعانه‌ای برای عمل کردن به حساب آورد. با این اوصاف، به عقیده فوت، اخلاق تنها برای کسانی که میل دارند اخلاقی باشند، دلایل فراهم می‌کند (Foot, 1972).

۵. جمع‌بندی

بر پایه‌ی یک تقریر از درونی‌گرایی در حقایق اخلاقی، اگر شخصی اخلاقاً مکلف به انجام عمل خاصی باشد، دلیل دارد آن را انجام دهد؛ هرچند این دلیل قاطع نباشد. مطابق با یک تقریر از درونی‌گرایی در دلایل، اگر فاعل دلیلی برای انجام عملی داشته باشد، او باید میلی داشته باشد که انجام آن عمل این میل را برآورده کند. بر اساس یک تقریر از درونی‌گرایی انگیزشی، اگر فاعل صادقانه حکم کند که انجام عملی درست است، او برای انجام آن عمل دست‌کم تا حدی برانگیخته می‌شود. هر کدام از این تقریرها، بدیل‌های درونی‌گرایانه دارند و در مقابل هر کدام از آنها، تقریرهای برونی‌گرایانه نیز وجود دارد. در این میان، نوع چهارمی از درونی‌گرایی، یعنی «درونی‌گرایی دلایل هنجاری/انگیزش»، وجود دارد که نه تنها درونی‌گرایان در سه مسئله پیش گفته، بلکه همچنین برونی‌گرایان در آن مسائل می‌توانند - به نحو سازگاری - تقریری از آن را بپذیرند. بنابراین، فالت، فرانکنا، نیگل، و فوت همگی می‌توانند تصدیق کنند که به رغم اختلاف نظرهای آنها، این نوع چهارم از درونی‌گرایی این قابلیت را دارد که در شمار مسائلی قرار بگیرد که آنها در مورد پذیرش تقریرهایی از آن اتفاق نظر دارند.

از جمله دستاوردهای قابل توجه نگاشته‌های کلاسیک مورد بحث این موارد هستند: فالت - به عنوان یک درونی‌گرای انگیزشی - ما را آگاه کرد که «انگیزه» می‌تواند بالفعل یا استعدادی باشد، «اخلاق» نیازمند تأیید بیرونی نیست، عجیب است که فاعل متقاعد شود وظیفه اخلاقی



انجام عملی را دارد، ولی همچنان نیاز داشته باشد کسی او را متقاعد کند برای انجام آن دلیل دارد. فرانکنا نیز در مقابل و در مقام یک برونی‌گرای انگیزشی، این نکات را برجسته کرد که رابطه تکلیف و انگیزش به خودی خود نمی‌تواند - به لحاظ منطقی - ضروری باشد و منطقاً ممکن است شکاف روان‌شناختی‌ای میان تکلیف ادراک شده و انگیزش وجود داشته باشد و می‌توان «دلیل هنجاری» را از «دلیل انگیزشی» متمایز دانست. نیگل به مثابه یک برونی‌گرا در دلایل، پیشنهاد کرد که می‌توان مشابه دلایل مصلحت‌اندیشانه از «دلایل اخلاقی» سخن گفت، میل در شمار شروط دلیل قرار نمی‌گیرد، می‌توان میان امیال ناانگیخته و انگیزه‌تمایز نهاد، تلقی شخص از خود به عنوان فردی ممتد و گسترش یافته در زمان و در میان دیگر افراد، حائز اهمیت است. فوت - در کسوت یک درونی‌گرا در دلایل - بر این نکته پای فشرده که نامشروط بودن الزامات، دو معنا می‌تواند داشته باشد: نخست این که الزامات بر امیال مبتنی نیستند و دوم این که الزامات دلیل عملی گریزناپذیر می‌دهند. او تبیین کرد که از عدم ابتدای الزامات بر امیال فاعل نمی‌توان نتیجه گرفت آن الزامات دلیل عملی به فاعل می‌دهند

فهرست منابع

- Alvarez, M. (2010). *Kinds of Reason: An Essay in the Philosophy of Action*. Oxford: Oxford University Press.
- Alvarez, M. (2017). Reasons for Action: Justification, Motivation, Explanation. In E. N. Zalta (Ed.), *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Winter 2017). Metaphysics Research Lab, Stanford University. <https://plato.stanford.edu/archives/win2017/entries/reasons-just-vs-expl/>
- Arkonovich, S. (2013). Reasons, Internal and External. In H. LaFollette (Ed.), *The International Encyclopedia of Ethics, 9 Volume Set* (1st edition, Oxford: Wiley-Blackwell.
- Audi, R. (1974). Thomas Nagel, The Possibility of Altruism. *Metaphilosophy*, 5(n/a), 242. <https://doi.org/10.1111/j.1467-9973.1974.tb00358.x>
- Birondo, N. (2013). Rationalism in Ethics. In H.. LaFollette (Ed.), *The International Encyclopedia of Ethics, 9 Volume Set* (1st edition). Oxford: Wiley-Blackwell.



۳۴

- Brink, D. O. (1992). A Puzzle About the Rational Authority of Morality. *Philosophical Perspectives*, 6, 1–26. <https://doi.org/10.2307/2214236>
- Brink, D. O. (1997). Moral Motivation. *Ethics*, 108(1), 4–32. <https://doi.org/10.1086/233786>
- Darwall, S. L. (1989). Ought, Reasons, and Morality by W. D. Falk. *Journal of Philosophy*, 86(4), 208–214. <https://doi.org/10.5840/jphil198986466>
- Dreier, J. (1997). Humean Doubts about the Practical Justification of Morality. In Garrett Cullity and Berys Gaut (Eds.). *Ethics and Practical Reason*. (pp. 81-99). Oxford: Clarendon Press.
- Falk, W. D. (1945). Obligation and Rightness. *Philosophy*, 20(76), 129–147. <https://doi.org/10.1017/S0031819100025997>
- Falk, W. D. (1948). “Ought” and Motivation. *Proceedings of the Aristotelian Society*, 48, 111–138.
- Falk, W. D. (1950). Morality and Nature. *Australasian Journal of Philosophy*, 28(2), 69–92. <https://doi.org/10.1080/00048405008541401>
- Finlay, S. (2010). Recent Work on Normativity. *Analysis*, 70(2), 331–346. <https://doi.org/10.1093/analys/anq002>
- Finlay, S., & Schroeder, M. (2017). Reasons for Action: Internal vs. External. In E. N. Zalta (Ed.), *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Fall 2017). Metaphysics Research Lab, Stanford University. <https://plato.stanford.edu/archives/fall2017/entries/reasons-internal-external/>
- Foot, P. (1972). Morality as a System of Hypothetical Imperatives. *Philosophical Review*, 81(3), 305–316. <https://doi.org/10.2307/2184328>
- Foot, P. (1977). Approval and Disapproval. In *Virtues and Vices* (pp. 111–112). Cambridge: Cambridge University Press.
- Frankena, W. K. (1958). Obligation and Motivation in *Recent Moral Philosophy*. In A. I. Melden. (Ed.), *Essays in Moral Philosophy*, Seattle (pp. 40-81). University of Washington Press.
- Korsgaard, C. M. (1986). Skepticism about Practical Reason. *Journal of Philosophy*, 83(1), 5–25. <https://doi.org/10.2307/2026464>
- Landesman, B. M. (2013). Frankena, William K. In H. LaFollette (Ed.) *The International Encyclopedia of Ethics*, 9 Volume Set (1st edition). Oxford: Wiley-Blackwell.
- McDowell, J. (1979). Virtue and Reason. *The Monist*, 62(3), 331–350. <https://doi.org/10.5840/monist197962319>
- McDowell, J. (1995). Might There be External Reasons?. in James Altham and Ross Harrison, (Ed.), *World, Mind and Ethics*. (1st edition, pp. 68-

- 85). Oxford: Wiley-Blackwell.
- Mcdowell, J., & Mcfetridge, I. G. (1978). Are Moral Requirements Hypothetical Imperatives? *Proceedings of the Aristotelian Society, Supplementary Volumes*, 52, 13–42.
- Montmarquet, J. (1982). Nagel on Motivation. *Australasian Journal of Philosophy*, 60(1), 20–28. <https://doi.org/10.1080/00048408212340451>
- Nagel, T. (1970). *The Possibility of Altruism*. Oxford: Oxford University Press.
- Parfit, D. (1997). Reasons and Motivation. *Aristotelian Society Supplementary Volume*, 71(1), 99–130. <https://doi.org/10.1111/1467-8349.00021>
- Piker, A. (2013). Falk, W. D. In H. LaFollette (Ed.), *The International Encyclopedia of Ethics, 9 Volume Set* (1st edition). Oxford: Wiley-Blackwell.
- Raphael, D. D. (1962). Obligations and Rights in Hobbes. *Philosophy*, 37(142), 345–352. <https://doi.org/10.1017/S0031819100062161>
- Rosati, C. S. (2016). Moral Motivation. In E. N. Zalta (Ed.), *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Winter 2016). Metaphysics Research Lab, Stanford University. <https://plato.stanford.edu/archives/win2016/entries/moral-motivation/>
- Schroeder, M. (2007). *Slaves of the Passions*. (1st edition). Oxford: Oxford University Press.
- Shafer-Landau, R. (2003). *Moral Realism: A Defence* (1st edition).). Oxford: Clarendon Press.
- Smith, M. (1994). *The Moral Problem*. Oxford: Blackwell.
- Stocker, M. (1979). Desiring the Bad: An Essay in Moral Psychology. *Journal of Philosophy*, 76(12), 738–753. <https://doi.org/10.2307/2025856>
- Svavarsdottir, S. (1999). Moral Cognitivism and Motivation. *Philosophical Review*, 108(2), 161–219. <https://doi.org/10.2307/2998300>
- van Roojen, M. (2000). Motivational Internalism: A Somewhat Less Idealized Account. *Philosophical Quarterly*, 50(199), 233–241. <https://doi.org/10.1111/phiq.2000.50.issue-199>
- van Roojen, M. (2015). *Metaethics: A Contemporary Introduction* (1st edition). New York, NY: Routledge.
- Wallace, R. J. (2006). Moral Motivation. In J. Dreier (Ed.), *Contemporary Debates in Moral Theory* (1st ed., pp. 182–196). Wiley-Blackwell.
- Williams, B. (1979). Internal and External Reasons. In R. Harrison (Ed.), *Rational Action*. Cambridge: Cambridge University Press.



۲۴

فصلنامه علمی - پژوهشی اخلاق پژوهی | سال چهارم | شماره دوم | تابستان ۱۴۰۰